

عشق الاهی در فلسفه اسلامی

لیلا چمن خواه

مردم سالاری، ش ۱۳۲۳، ۸۵/۶/۷

چکیده: مطلب حاضر که مقدمه کتاب «عشق الاهی در عرفان اسلامی» است و در سال ۲۰۰۳ توسط بنیامین آبراهاموف به رشته تحریر درآمده است، به جایگاه عشق نزد فلاسفه مسلمان به ویژه ابن سینا و اخوان الصفا می پردازد. هدف اصلی طرح آرای متفکران اسلامی در باب عشق الاهی است، لذا باید حوزه مطالعه خود را کمی گسترش دهیم و آن را به جایگاه عشق در اسلام به طور کلی برسانیم. بنابراین نیازمند بررسی جایگاه و منزلت عشق در قرآن و حدیث (که این هر دو به زمان پیامبر (ص) برمی گردند) الاهیات، فلسفه و صوفی گری هستیم. مطالبی که در این راستا طرح شده از این قرار است: معنای عشق، عشق خدا بمثابة اراده، تقسیم سه گانه روح، پیش فرض های ابن سینا برای طرح نظریه عشق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله مطالعات علوم انسانی

عشق در اسلام: قرآن و حدیث

این دو منبع اولیه، متأسفانه به ما اطلاعات چندانی در باب عشق نمی دهند. از این رو فقط سه موضوع می توان باز جست:

الف) درون مایه ناموس یا قانون که یکبار به شیوه ای آشکار دیده می شود، اما بیشتر مواقع از طریق مفهومی به ما معرفی می گردد؛ مبنی بر این که خداوند دوستدار راستی است و دشمن شرارت و دروغ. یعنی او آنهایی را دوست دارد که احکام او را در عمل اجرا می کنند.

ب) عشق انسان به خداوند مشروط به عشق خداوند به انسان شده است. او انسان هایی را مبعوث می کند که دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند.

بازتاب اندیشه ۷۸

۵۴

عشق الاهی
در فلسفه
اسلامی

ج) عشق به معنای ایمان به خدا و عشق به او. بنابراین خداوند یا عاشق است یا معشوق. او همچنین بخشنده و ودود است، و دود می تواند حتی به معنای عاشق و حتی معشوق نیز تفسیر شود.

واضح است چنین اطلاعات جزئی، حداقل با توجه به معنای ساده آیه قرآن نمی تواند منبع تئوری های بزرگ در باب عشق الاهی باشد که بعدها در اسلام ساخته و پرداخته شد. اگر چه حدیث متضمن معانی جامع تری نسبت به قرآن است، اما در اینجا نیز اطلاعات ما محدود می باشد. در اندیشه غزالی، عشق به خدا شرط ایمان به اوست. از پیامبر ﷺ سؤال می شود ایمان چیست؟ و او پاسخ می دهد ایمان به این معناست که خداوند و پیامبرانش را بیش از هر چیز دیگری دوست داشته باشیم. بنابراین ایمان بر حسب عشق توصیف می شود.

در سنت قرآنی حکم به عشق ورزیدن به خدا با دلایل این کار پیوند دارد. خدا را دوست بدارید به خاطر الطافی که او نسبت به شما دارد و مرا (پیامبر) دوست بدارید چون خداوند مرا دوست دارد. معنای دیگر قرآنی این است هر کسی که خدا را دوست بدارد، از مرگ نمی هراسد؛ زیرا این وسیله ای برای ملاقات با خداست. ابراهیم علیه السلام نمونه و اسوه چنین عشق مشتاقانه ای است. اما ما می توانیم ادعا کنیم که چنین سنت هایی هیچ نفوذی بر تئوری غزالی در باب عشق نداشته اند.

کلام:

به رغم آیات قرآن و سنت هایی که معنای لغوی شان مبین عشق و علاقه خداوند به مخلوقاتش هستند، برخی از متکلمان مانند جهمیون، معتزله ها و اشعری ها که عشق الاهی را انکار می کنند، عشق او را با اراده او یا لطف و بخشش او همانند می کنند. با توجه به تفسیری که از عشق الاهی ارائه می شود، الجوینی متکلم اشعری، دو دیدگاه را به ما پیشنهاد می کند: الف) عشق الاهی و خشنودی او به معنای بخشش اوست. جمله «خداوند ابدان را دوست دارد» به معنای احساس سمپاتی نسبت به شخص خاصی یا میل به او نیست، بلکه ارائه لطف به اوست و عشق انسان به خدا فقط از طریق اطاعت بنده از خدا بیان می شود. به این علت که خداوند این که میل به بنده اش داشته باشد یا بنده به او میل داشته باشد، را تحسین می کند. اما الجوینی در مقابل این استدلال می ایستد و معتقد است که «میل خداوند» چنین به ذهن متبادر می کند، که خداوند فاقد چیزی است. غزالی استدلال می کند که مخالفت متکلمان با عشق الاهی مبتنی بر آموزه ای است که می گوید: یک هستی به هیچ چیز شبیه نیست و هیچ چیزی

که به هستی شباهت ندارد نمی تواند هدف عشق باشد.

ب) عشق خداوند به مثابه اراده او توصیف می شود. این اراده و مشیت زمانی که بالطفی که شامل حال انسان می گردد پیوند می یابد، عشق و خشنودی توصیف می شود و وقتی که با تنبیه و مجازات از جانب او مربوط می شود غضب نام دارد.

فلسفه:

در فلسفه اسلامی، در زمینه عشق، دو اثر بنیادین وجود دارد که هر دو مقدمه‌ای بر آرای غزالی و دباغ به شمار می آیند. این دو اثر عبارتند از: رساله سی و هفتم بر رسائل اخوان الصفا با عنوان «در ماهیت عشق» و رساله ابن سینا با همین نام. اولین فیلسوف عرب الکندی رساله در باب عشق را به تحریر درآورد، که هنوز به دست نیامده است. همچنین نوشته‌های پراکنده‌ای در باب این موضوع در اثر معروف نوافلاطونی با نام الاهیات ارسطویی وجود دارد. این آثار عمدتاً بر موضوع زیبایی متمرکز شده‌اند. در «رساله‌ای در باب ماهیت عشق» اثر اخوان الصفا ما برای اولین بار با نظریه عشق در فلسفه اسلامی مواجهیم. برای عشق تعاریف متعددی وجود دارد. افراط در محبت، میل شدید به انواع موجودات به طور کلی و به شیئی خاص به طور اخص، در میان این تعاریف آنچه که مرجح است، شدت شوق به سوی یگانگی است و از آنجایی که یگانگی با میل روحی و حالات روانی مشخص می شود این تعاریف ضمناً انواع روح‌ها و مفعول‌های عشق یعنی معشوقات را پیشنهاد می کنند. این همان تقسیم افلاطونی روح به سه نوع است.

الف) روح یا نفس نباتی شهوانی که بر طبق معشوق‌های خود به خوردن، خوابیدن و هم خوابگی اشتیاق دارد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ب) نفس حیوانی که دوستدار پیروزی، رهبری، غلبه و سلطه است.

ج) نفس ناطقه که به دنبال کسب معرفت و فضایل است.

دلیل دیگری که برای عشق اقامه می شود، جدا از عشق به چیزهای زیبا، پیوستگی میان عاشق و معشوق است. هر عضوی در سلسله مراتب وجود، خواهان برخورداری از فضائلی است که در سطح بالاتر وجود دارد و این فضائل به هر عضوی از طریق فرآیند فیض داده شده که از خداوند ناشی می شود و از سوی او به عقل کلی نازل می گردد. خداوند معشوق اول است، چون همه موجودات مشتاق اویند، او منبع و منشأ آنهاست و علت تداوم و کمالشان شکی نیست که شکل نوافلاطونی درون مایه عشق (اروس) نقش مهمی در اینجایا می کند.

بازتاب اندیشه ۷۸

۵۶

عشق الاهی
در فلسفه
اسلامی

ابن سینا در رساله‌ای در باب عشق که در مقایسه با کار اخوان الصفا اثر فلسفی تری است، ایده‌آسی اخوان را درباره عشق پی می‌گیرد. اخوان الصفا تحت تأثیر نوافلاطونیان بر این عقیده بوده‌اند که، عشق اصل اساسی موجودات است چه جاندار و چه غیرجاندار. بحث ابن سینا در این باب به پیش فرض‌های متعددی بنا شده است: الف) همه موجودات به استثنای خداوند و تحت سلطه محکوم‌اند؛ ب) هر موجود زنده به حسب غریزه‌ای می‌کوشد تا به کمال نائل شود؛ ج) این کمال از سوی خیر محض به او داده شده است؛ د) هر موجودی از نقص دوری می‌کند؛ و) این نقصان همان شیطان است؛ ه) هم شیاطین از ماده و عدم به وجود می‌آیند. از این مفروضات ابن سینا نتیجه می‌گیرد که، هر موجودی عشق ذاتی و فطری دارد که علت هستی اوست. ابن سینا معتقد است عشق یعنی این که چیزها را خوب و مناسب ببینیم هر موجودی عاشق چیزی است که برای او و همه موجودات مناسب است. از این رو به همان میزان که خوبی افزایش و یا به عشق نیز زیاد می‌شود و چون خداوند خیر اعلی است پس باید هدف والاترین نوع عشق نیز باشد. ابن سینا بر این باور است که عشق در هستی بی‌جان نیز یافت می‌شود.

ابن سینا کمال هر هستی را با کمال خیر و خوبی را با خیرینی می‌داند. پس علت اول که الزاماً در نتیجه خود، وجود و هستی یافته، خیر محض است. علت اول، علت همه موجودات است، علت ادامه حیاتشان و اشتیاقشان به کمال. و از آنجا که هر کسی خیر را درک کند عاشق آن خواهد شد نفوس الاهی عاشق علت اول‌اند.

در نتیجه هر موجودی عشق ذاتی به کمال دارد که خیر نامیده می‌شود و مناسب اوست و از آنجایی که کمالش از علت اول ناشی می‌شود عاشق علت اول است، اگر چه نه به طور مستقیم از علت اول که به طور غیر مستقیم از طریق واسطه‌ها به کمال نائل می‌شود.

● اشاره

۱. عشق در آیات و روایات:

نویسنده محترم با توجه به عدم آشنایی دقیق و کامل با منابع اسلامی و بویژه منابع شیعی، استفاده و برداشت نادرستی از این مسأله دارد. و این که گفته است: «اطلاعات موجود در آیات و روایات جزئی است و نمی‌توان از آن یک تئوری اخذ کرد» ادعایی از این دست است. زیرا در جست‌وجوی یک مسأله از دین، لزوماً به جست‌وجوی بسامدی الفاظ اکتفا نمی‌شود؛ بلکه در این نوع تحقیق باید به محتوا و درون مایه مسأله در دین توجه شود. زیرا محتوای مسأله عشق که دل‌بستگی و دلدادگی است، در دین با تعبیری غیر از عشق مثل تعلق و حب بیان شده و مطالب والایی هم در آن مطرح شده است.

۲. مبنای بحث عشق در فلسفه:

مبنای بحث عشق در فلسفه، به هیچ رو بر آیات و روایات متکی نیست؛ بلکه بحثی عقلی و صرفاً هستی‌شناختی و در حدی معرفت‌شناختی است. در این نوع بحث، اشاره به آیات یا روایات نه به عنوان دلیل یا مبنا، بلکه به عنوان اخذ اطلاعات در مقام گردآوری می‌باشد. و بحث دین‌شناختی، خود مبانی ویژه‌ای دارد که به فلسفه یا سایر علوم مربوط نیست. ۳. عاشق شدن خدا:

در بیان نویسنده، به عاشق بودن و معشوق بودن همزمان خدا بر بندگانش اشاره شده است. این در حالی است که این مسأله در محتوای دین وجود ندارد. و از همان جهتی که منتقدان نظریه عشق الاهی، عاشق بودن خدا را رد و انکار کرده‌اند، مورد رد واقع می‌شود. اما این بدان معنا نیست که آیات مربوط به عشق مثل «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»^۱ باطل و بی‌اعتبار است، بلکه بدین معنا است که فهم ما از آیه غلط است و آیه تأویل یا تفسیری دارد که از دایره آگاهی بشری ما خارج است. باید به این نکته توجه داشت که خدا در هیچ معنایی از عشق، عاشق مخلوقاتش نیست.

۴. رابطه عشق و زیبایی:

رابطه عشق با زیبایی، آن‌گونه که در بیان نویسنده آمده، رابطه مطلق و منحصر نیست؛ یعنی تمرکز مبحث عشق بر زیبایی اگر هم در آثار فلسفه بدین گونه باشد نادرست است. زیرا در بسیاری از موارد، عشق به اموری کاملاً نازیبا و غیرمرتبط به زیبایی تحقق می‌یابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی